

استعاذه و آثار آن در استکمال معنوی انسان با تأکید بر نظر ملاصدرا در تفسیر قرآن

یدالله ملکی*

چکیده

استعاذه یا به عبارت دیگر پناه‌بردن و پناه‌خواستن یکی از اذکار الهی است که در قرآن کریم به کار رفته و انسان مسلمان مؤمن، هنگام مواجهه با شیطان و وساوس او، از آن استفاده می‌کند. با بررسی آثار دانشمند بزرگی همچون ملاصدرا می‌بینیم که وی با توجه به روش و مشرب خویش به تبیین این ذکر پرداخته است. در کتاب تفسیر قرآن کریم ملاصدرا می‌توان مطالبی درباره حقیقت استعاذه، مستعید، مستعاذ به، مستعاذ منه، ما یستعاذ لاجله (مستعاذ له یا لاجله) و لزوم و وجوب دائمی استعاذه دریافت. از نظر ملاصدرا، استعاذه بر پنج رکن استوار است که عبارت‌اند از: استعاذه، مستعید، مستعاذ به، مستعاذ منه و ما یستعاذ لاجله. در این نوشتار به استعاذه و آثار آن در استکمال معنوی انسان با توجه به نگاه عقلانی و عرفانی ملاصدرا اشاره، و از آن بحث شده است.

کلیدواژه‌ها: استعاذه، آرامش، کمال معنوی، ملاصدرا، آثار استعاذه، شرور.

* استادیار علوم قرآن دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم‌آباد (yadollahmaleki@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۲۹

مقدمه

«استعاده» در لغت مصدر باب استفعال و از ریشه «ع و ذ» به معنای پناه‌بردن، درخواست کمک و التجاء و التصاق و اعتصام آمده است (طریحی نجفی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۷۴-۲۷۵). «عوذ» از همین ریشه به چیزی گفته می‌شود که به وسیله آن از چیزی پناه برده شود؛ و در واقع به معنای پناه‌بردن به دلیل ترس از چیزی یا کسی به قدرتی برتر و والاتر است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۸: ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹). واژه «عوذ» و مفهوم آن، سابقه‌ای دیرین در زبان‌های سامی داشته است، چنان‌که در زبان عبری باستان، «عوذ» به معنای پناه‌گرفتن به کار می‌رفته است. در میان عرب پیش از اسلام و نیز در صدر اسلام نام‌های اشخاصی چون عَوْذ، مَعْوَد و مُعَاذ رواج داشته که همگی برگرفته از این ماده است. از ریشه «عوذ»، صیغه‌های گوناگونی ساخته شده است، همانند «اعوذ» و «استعیذ» که در قرآن و احادیث استعمال شده و لغت‌شناسان این کلمات را به یک معنا دانسته‌اند (همان: ج ۸: ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹). واژه «لُوذ» گونه دیگری از واژه «عوذ» است که در احادیث به معنای پناه‌بردن به خداوند از شر چیزی آمده است (همان: ج ۱۰: ۲۵۵-۲۵۶). مانند «بِکِ اسْتَعْتُ و لَذْتُ و لَا الْوُدُّ بِسَوَاکِ» (قمی، ۱۳۸۳: ۳۲۰).

استعاده یکی از ادکار قرآن کریم است و به عنوان فرهنگی دینی، فراتر از ذکر است. استعاده نوعی پناه‌گرفتن در سایه عنایت الهی و درخواست یاری از آفریدگار جهان و برخی صفات او (مانند مدبر، رب، ملک و اله) برای مصونیت از خطرها و دشمنان درونی و بیرونی است (محمدی نیک، ۱۳۹۰: ۱۹). انسان برای دفع شرّ از خود به کسی پناه می‌برد که توانایی دفع آن را داشته باشد و آن کس یا ربّ و مدبر انسان است یا صاحب قدرت فائقی که حکمی نافذ دارد و خدای متعال هر سه صفت را دارد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۲۰: ۹۰۴-۹۰۵). خداوند متعال در جاهای مختلفی از قرآن، پیامبر گرامی اسلام (ص) را به استعاده امر می‌کند. مثلاً خداوند متعال فرموده است: «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ» (مؤمنون: ۹۷ و ۹۸) و در جاهای مختلفی این ذکر را از زبان پیامبران بیان می‌کند. مثلاً از زبان حضرت یوسف (ع) در مواجهه با خطر دسیسه شیطانی همسر عزیز مصر می‌فرماید: «... قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ...» (یوسف: ۲۳) و مفسران در خلال آیات قرآن به تفسیر و تبیین استعاده پرداخته‌اند. آنها بر حسب کاربرد این واژه و مشتقاتش، تعبیر چندی را در توضیح آن ذکر کرده‌اند. مثلاً اعتصام به خدا برای درخواست نجات، هنگام

خشم و گناه، متذکرشدن و به خدا پناه‌بردن (طبرسی، ۱۳۹۰، ج ۱۰: ۵۷ و ج ۱۶: ۱۰۴)، پناه‌بردن به خدا و توجه به او (ابن‌کثیر، بی‌تا، ج ۱: ۱۶)، درخواست دفع شرّ به وسیله شخص پایین‌تر از بالاتر با خضوع و فروتنی، جرّزگرفتن و خود را در حیازت چیزی برای حفظ از بدی قراردادن (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۸۹۶) و نیز استعاده را توکل می‌دانند. چون توکل عبارت است از اینکه انسان زمام تصرف امور خود را به دست غیر خود دهد و استعاده در واقع همین است (همان، ج ۱۲: ۵۲۷).

ما در این نوشتار بر آنیم که با تکیه بر دیدگاه عقلانی‌عرفانی ملاصدرا در تفسیر قرآن، استعاده و آثار آن در استكمال معنوی انسان را بررسی کنیم. از نظر ملاصدرا، استعاده بر پنج رکن استوار است که عبارت‌اند از: استعاده، مستعیذ، مستعاض به، مستعاض منه و مستعاض لاجله. ما ضمن تعریف و تبیین لغوی و اصطلاحی ارکان مد نظر، با استفاده از آیات قرآن و روایات معصومان (ع) به آثار استعاده در کمال معنوی انسان پرداخته‌ایم.

خاستگاه استعاده

استعاده در معنای وسیع آن، برخاسته از امری غریزی است. انسان هنگام رویارویی با خطرها می‌کوشد با پناه‌جستن از قدرتی برتر به آرامش و اطمینان دست یابد. بدین جهت از زمان‌های دور در میان اقوام بشر، آداب و رسوم خاصی برای دفع شرور و آفات وجود داشته است.

عرب پیش از اسلام نیز برای رهایی از ناگواری‌ها و شرور، تعویذهای گوناگون از جمله رقیه، نُشْره، نَفْره، تَمیمه و ... به کار می‌برد، یا از ساحران و کاهنان که مدعی رابطه با موجودات غیبی (جن و شیطان) و دانستن رازهای نهفته بودند، یاری می‌خواست و با وساطت آنان به آن موجودات توسّل می‌جست. این مردم با اعتقاد راسخی که به جن داشتند، گاه برای حفظ خود از گزند حوادث به آن پناه می‌بردند، چنان‌که هنگام سفر به سرزمینی ناشناخته خود را در پناه جتی که صاحب و بزرگ آن وادی بود، قرار می‌دادند (بادکوبه، ۱۳۶۷، ج ۸: ۱۹۵).

قرآن کریم در سوره جن، آیه ۶، با اشاره به این اندیشه نادرست، پناه‌بردن گروهی از آدمیان به جن را موجب گمراهی و خسران بیشتر آنان برشمرده است. همچنین، با نزول نخستین سوره‌های مکی مانند ناس و فلق به تبیین استعاده حقیقی پرداخت و برخلاف تفکر جاهلی که تسلیم‌پذیری در برابر نیروهای شیطانی را رواج می‌داد، استعاده را تنها راه پناه‌بردن به خداوند از هر شرّ و بدی و

وسوسه شیطانی دانست.

بر همین اساس، آیات قرآنی تهمت‌ی را که مشرکان به پیامبر (ص)، مبنی بر رابطه با شیاطین می‌بستند، به‌صراحت رد کرده است (شعراء: ۲۱۰؛ تکویر: ۲۵) و شاید از همین‌رو، پیامبر (ص) فرمان یافته است که همواره پیش از تلاوت آیات وحی، از شیطان رجیم به خداوند پناه ببرد (نحل: ۹۸) تا بدین وسیله پاسخی قوی به تهمت‌های پی‌درپی آنان باشد.

در قرآن مجید، ۱۷ بار مشتقات «عوذ» به کار رفته است که بیشتر از همه صورت‌های ثلاثی مجرد آن مانند عُوذْتُ، اَعُوذُ، یَعُوذُونَ، مَعَاذُ و در ثلاثی مزید یک بار صورتی از باب افعال (أَعِيذُهَا) و ۴ بار از باب استفعال (استعاذه) در صیغه امری «اسْتَعِذْ» آمده است. در این آیات، جز یک بار که در نکوهش از پناه‌جستن آدمیان از جن سخن رفته، در دیگر آیات، پروردگار به عنوان تنها ملجأ و مأوا شناسانیده شده است.

اهمیت استعاذه در قرآن هنگامی آشکارتر می‌شود که بدانیم دو سوره پایانی (ناس و فلق)، به همین موضوع اختصاص یافته است. این دو سوره که با خطاب به پیامبر (ص) آغاز می‌شود، جامع‌ترین بیان درباره ارکان استعاذه را دارند، به گونه‌ای که آیات دیگر مربوط به استعاذه را می‌توان شرحی از مفاهیم و مصادیق این دو سوره تلقی کرد.

این دو سوره به سبب آغازهای مشترک از همان عصر نزول به «مُعَوِّذَتَین» شهرت یافت و جایگاه ویژه‌ای در نظام آموزش قرآن پیدا کرد. از جانب دیگر نیز «مُعَوِّذَتَین» جانشین انواع تعاویذ نادرست عصر جاهلی شد. رسول اکرم (ص) تلاوت «مُعَوِّذَتَین» را بهترین تعویذ می‌دانستند و در عمل بارها حَسَنَین (ع) را به این دو سوره تعویذ می‌کردند (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۲۰: ۹۰۰).

از استعاذه‌هایی که در قرآن کریم آمده، برخی از زبان پیامبران همچون حضرت نوح، حضرت یوسف و حضرت موسی (ع) و نیز حضرت مریم و همسر عمران (آل عمران: ۳۵-۳۶) است و بقیه خطاب به پیامبر اکرم (ص).

حضرت نوح (ع) از اینکه از خداوند چیزی بخواهد که بر پایه آگاهی نبوده باشد، به وی پناه برده است (هود: ۴۷). حضرت موسی (ع) در برابر فرعونیان که او را به سنگسارشدن و نیز قتل (دخان: ۲۰ و مؤمن: ۲۷) تهدید می‌کردند، از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد به پروردگار پناه جسته است. همچنین، در داستان گاو بنی‌اسرائیل از اینکه در زمره جاهلان باشد، استعاذه کرده است (بقره: ۶۷).

حضرت یوسف (ع) درخواست کامجویی همسر عزیز مصر را با گفتن «معادَ الله» پاسخ گفت (یوسف: ۲۳) و آنگاه که در مصر قدرت یافت، از مجازات بی گناهان به جای مجرمان به خداوند پناه برد (یوسف: ۷۹). حضرت مریم (ع)، همچون حضرت یوسف (ع)، از اینکه به گناه آلوده شود، به خداوند رحمان پناه جسته (مریم: ۱۸) و همسر عمران پس از زادن مریم، در دعایی او و ذریه‌اش را از شیطان رجیم به پناه حق سپرده است (آل عمران: ۳۶).

خطاب‌های استعاذه به پیامبر (ص) در سوره ناس و فلق با تعبیر «قل اعوذ برب...» است. در این دو سوره راه غلبه بر شیاطین و دفع شرور بیان شده است. در سوره غافر آیه ۵۶ که امر به استعاذه آمده است، با توجه به سیاق آیه، که کبر را منشأ جدال جاهلانه در آیات الهی می‌شمرد، چنین برمی‌آید که پیامبر (ص) فرمان یافته است تا از کبر و عناد کافران استعاذه کند، همان‌طور که موسی (ع) از گزند فرعون به خداوند پناه برده است.

در آیاتی از سوره فصلت (آیه ۳۶)، اعراف (آیه ۲۰۰) و مؤمنون (آیات ۹۷ و ۹۸) خداوند، پیامبر اکرم (ص) را دستور داده است که از وسوسه‌ها و تحریکات شیطان به او پناه برد. سیاق آیات درباره شیوه رفتار پیامبر (ص) با مشرکان است که بدکرداری آنان را به نیکی پاسخ دهد و با گذشت و گفتار نیک و پرهیز از جدل، از نادانان روی برتابد. البته این چنین کرداری در برابر مخالفان بس دشوار است، زیرا چه‌بسا رفتار جاهلان و سفیهان موجب غضب می‌شود و این خود راه نفوذ وسوسه‌های شیطانی را هموار می‌سازد و در این صورت شیطان دشمنی‌ها را شدت می‌بخشد و کار دعوت پیامبران را دشوار می‌کند. در سوره نحل آیه ۹۸ خطاب به پیامبر (ص) استعاذه به عنوان یکی از آداب تلاوت قرآن مطرح شده است.

استعاذه در آغاز تلاوت قرآن از آن‌رو است که قاری از لغزش‌ها به‌دور باشد و بنابراین به زبان آوردن الفاظ استعاذه مقدمه‌ای برای تحقق حالت نفسانی استعاذه است، چنان‌که حقیقت امر در آیه‌های ۹۹ و ۱۰۰ سوره نحل توضیح داده شده است و آن داشتن ایمان و توکل به خداوند است و این دو سدّی در برابر نفوذ و سیطره شیطان است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۱۱: ۴۳۱).

مراتب استعاذه

برخی برای استعاذه دو مرتبه قائل‌اند؛ استعاذه زبانی و استعاذه قلبی. به این معنا که انسان با

گفتن الفاظی خاص با زبان به خدا پناه می‌برد. مثلاً از واژگانی که خداوند در قرآن از زبان پیامبران و اولیای الهی بیان کرده به عنوان الفاظ خاص استعاذه یاد می‌کند. از آن جمله می‌توان به «اعوذ بالله» (بقره: ۶۷) و همچنین «ربانی اعوذ بک» (هود: ۳۷) و «انی اعوذ بالرحمن» (مریم: ۱۸) و «معاذ الله» (یوسف: ۲۳) اشاره کرد. مرتبه دوم را استعاذه قلبی دانسته‌اند که از مرتبه زبانی بالاتر است و آن پناه‌بردن به خدا همراه با معرفت و اذعان قلبی است و فقط لقلقه زبان یا گفتار صرف زبانی نیست. از این رو گفته‌اند که استعاذه قلبی تنها داروی شفابخش و نجات‌بخش است نه گفتار زبانی. آیه ۳۶ سوره فصلت اشاره به این معنا دارد که استعاذه زبانی به‌تنهایی فایده ندارد و آنچه مؤثر است در حقیقت استعاذه قلبی است (سلطان علی‌شاه، ۱۴۰۸، ج ۱: ۲۴).

برخی استعاذه را فقط همان مرتبه قلبی دانسته‌اند و گفته‌اند استعاذه کیفیتی نفسانی و حالتی روحانی است که از علم کامل برهانی و ایمان به مقام توحید فعلی حق حاصل می‌شود و گفته‌اند که استعاذه، یادآوری نعمت‌های بزرگ خداوند و یادکرد شدت کیفر و عذاب او است و این دو است که بنده را از هواهای نفسانی دور می‌کند و موجب می‌شود به شریعت عمل کند و از نافرمانی بپرهیزد. بر این اساس، استعاذه زبانی فقط نشانه‌ای از استعاذه حقیقی است و اشاره به حالتی است که انسان در مقابله با شرها می‌یابد و در مقام گفتار و عمل و عقیده از آنها می‌گریزد (همان، ج ۱: ۲۴).

برخی این مراتب را سه‌گانه دانسته و بر پایه مقامات توحید سه‌گانه، سه مرتبه را برای استعاذه بیان می‌کنند. بنابراین، استعاذه باید هم در مقام فعل و هم در مقام صفات و هم در مقام ذات، متحقق شود. پس انسان در مقام فعل کارهایش را چنان انجام می‌دهد که بیانگر توحید فعل و پناه‌جویی به مقام توحید فعل باشد و در دل چنان کند و صفت نفسانی خود را به حالتی درآورد که بیانگر توحید صفات و استعاذه به این مقام باشد و ذاتش را چنان بپروراند که جز حق نبیند و در مقام ذات خویش به مقام ذات الهی پناه جوید. برخی احتمال داده‌اند که پیامبر این‌گونه بوده است. این مطلب را می‌توان از دعای منسوب به ایشان به‌خوبی به دست آورد، آنجایی که می‌فرماید: «اعوذ بعفوک من عقابک و اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بک منک». همان‌گونه که عارفان و اهل دل، استعاذه را در سه مرتبه می‌بینند و راه‌هایی را برای رسیدن به این سه مرتبه در سیر و سلوک بیان می‌کنند، اهل شریعت نیز برای رسیدن به مقام استعاذه واقعی معتقدند استعاذه به

زیان آن است که انسان واژگان خاصی را به کار برد و در مقام عمل و نماز آن را مراعات کند و در عمل جز خدا را در نظر نیآورد و در دل و قلبش جز خدا نرود و همواره قدرت وی را در نظر آورد (موسوی خمینی، ۱۳۶۰: ۱۳۶؛ همو، ۱۳۷۳: ۲۳۲).

حقیقت استعاذه از دیدگاه ملاصدرا

ملاصدرا در تفسیر قرآن با مشرب عقلانی و عرفانی درباره حقیقت، ارکان و مراتب استعاذه بحث کرده است که در ذیل به آن می‌پردازیم. از دیدگاه ملاصدرا، استعاذه با سه چیز تمام و کامل می‌شود: علم، حال و عمل. منظور ملاصدرا از علم، علم بنده به خود است که در جلب منافع و دفع مضارّ دینی و دنیوی عاجز است و اینکه علم پیدا کند که به جز خداوند قادر، هیچ کسی قادر و توانا به جلب منافع و دفع مضارّ دینی و دنیایی نخواهد بود؛ و زمانی که این علم به صورت اعتقاد در قلب حاصل گردد، منجر به پیدایش و ایجاد حال می‌شود که همان حالت انکسار و تواضع برای خداوند قادر است؛ و این انکسار و تواضع هم در قلب و هم در زبان ایجاد می‌شود، که بنده قلباً به خدای قادر پناهنده می‌شود و از خداوند می‌خواهد که او را از آفات نگه دارد و به او حسنات و خیرات افاضه کند. ولی آن حال در زبان به صورت استعاذه، که همان قول «أعوذ بالله» هست، پدیدار می‌گردد. از نظر ملاصدرا، آنچه در استعاذه مهم است، علم بنده به خود و پروردگارش است. تا وقتی کسی عزّت ربوبیت و ذلّت عبودیت را نشانسد و درک نکند، استعاذه او به خداوند صحیح نیست. وی می‌گوید آنچه از بنده برمی‌آید، علم و عمل است که در این دو در نهایت عجز و ناتوانی است. پس بنده در رفع و از بین بردن شبهات و دفع وساوس و شکوک، نیاز قطعی به استعاذه به خداوند قادر دارد و در عمل نیز به کاربردن قوانین برای رفع شبهات و دفع وساوس و شکوک کافی نیست. چون بسیاری از محققان و دانشمندان مشهور و زیرک و دارای فضل و علم و تجربه بوده‌اند که در طول عمرشان در یک شبهه باقی ماندند و جواب آن را نیافتند؛ و همین نهایت عجز و ناتوانی بنده است که منجر به اختلاف ملل و مذاهب شده تا جایی که حتی در امت رسول اکرم (ص) هفتاد و سه فرقه گشتند. پس چقدر انسان به استعاذه از واهب حکمت و عرفان و خالق انس و جان نیازمند است؛ و از این‌رو است که خدای متعال به طور مطلق به پیامبرش دستور استعاذه می‌دهد: «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ

يَحْضُرُونَ» (مؤمنون: ۹۷-۹۸).

ملاصدرا استعاده را به طور دائم واجب می‌داند. وی می‌گوید چون انسان دارای کثرت علائق و وابستگی‌های عدیده‌ای است که خیلی وقت‌ها او را از اوج عالم روحانی به حسیض عالم جسمانی تنزل می‌دهد و دارای جهات نقصانی و درجات فقر و قصور و سستی بی‌نهایت است، و از طرفی هم رحمت و کمال و قدرت الهی نیز بی‌نهایت است، پس استعاده عقلاً در تمام اوقات واجب است و بر انسان واجب است که در آغاز هر قول و فعلی، قلباً و لساناً، ذکر «عوذ بالله» را بر زبان جاری کند. وی لزوم استعاده را یادآوری می‌کند و می‌گوید اینکه انسان به سکون و آرامش و اطمینان برسد و از درد دوری و آتش هجران و جدایی از پروردگارش نجات یابد و از تشمت و اضطراب و سردرگمی خلاص شود و از سراب به آب و از درد به دوا و از سایه به اصل و از جدایی به وصل برسد، لازمه‌اش استعاده و رجوع لحظه به لحظه به خالق هستی است (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۵۲-۱۵۶).

مستعاذٌ به (پناهگاه) کسی یا چیزی که به آن پناه برده می‌شود.

در این رکن از استعاده به این پرداخته می‌شود که به چه چیزی شایسته است پناه برده شود. تنها پناهگاه از دیدگاه قرآن، خداوند است که باید به او پناه برد. خداوند متعال می‌فرماید: «... وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُتَحَدًّا» (کهف: ۲۷)؛ یا می‌فرماید: «... لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْلًا» (کهف: ۵۸). البته در آیات قرآنی در خصوص برخی اسمای الهی مانند «رب»، «ملک» و «اله» تأکید شده است. برخی گفته‌اند علت آن است که انسان به طور طبیعی برای دفع شر از خود به کسی پناه می‌برد که توانایی دفع آن را داشته باشد و آن کس یا مربی و مدبر انسان است یا صاحب قدرت فائق که حکمی نافذ دارد، مانند پادشاهی از پادشاهان، یا اله و معبود وی است و خداوند هر سه صفت را دارد و راز اینکه صفت رب بر آن دو در سوره ناس مقدم شده نزدیک‌تر بودن مربی به انسان است و ولایت پادشاه اعم از ولایت مربی است و اله، ولی‌ای است که انسان از روی اخلاص به او توجه می‌کند، نه از لحاظ طبع مادی. عطف‌نشدن و مستقل‌ذکرشدن هر یک از این صفات، برای بیان استقلال علیت هر کدام از آنها است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۹۰۴-۹۰۵).

در بینش قرآنی، استعاده به غیر خدا جایز نیست؛ و اما دستور به پناه‌جویی به کهف و غار در سوره کهف، آیه ۱۰، به معنای پناه‌جویی به کس یا چیزی به معنای واقعی آن نیست، بلکه در طول پناه‌جویی به معنای ابزاری آن مراد است و چون با اجازه و دستور خداوند بوده، بی‌اشکال

است، بلکه در حقیقت پناه‌بردن به خدا است و با توحید در استعاده منافاتی ندارد. بنابراین، فقط خداوند باید به عنوان پناهگاه در نظر آید و به او پناه جست.

مستعاض به از دیدگاه ملاصدرا

حال باید دید که مستعاض به از دیدگاه ملاصدرا چه کسی است. وی با استناد به آیات قرآن کریم و روایات از جمله سخن پیامبر اسلام (ص) که فرموده‌اند: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ» و به استناد آیه ۴۰ سوره نحل به تبیین مستعاض به می‌پردازد و می‌گوید: «کلمات‌الله چه هستند و چرا باید به آنها استعاده شود؟». به نظر ملاصدرا، بین خداوند و عالم خلقت، روابط و واسطه‌های نوری قرار دارند که بالاتر از مخلوقات و پایین‌تر از خالق‌اند و مانند تابش‌های خورشید، حائلی بین ذات نورانی و اشیای نورانی‌شده به آن نور قرار دارند. از این رو «کلمات» به اشخاص نوری اشاره دارد که از طریق آنها فیض وجود به اجسام و جسمانیات می‌رسد. این وسائط حقایقی بسیط هستند که از مواد جسمی مجرد و از عالم زمان و مکان برترند. وی می‌گوید چون هر موجود روحانی وجودش عین علم و ادراک است، آنها نیز وجودشان عین علم و ادراک است. آنها عقل‌های قدسی و ارواح عالی‌اند، و از این جهت به آنها تامّات گفته می‌شود که تمام کمالات آنان بالفعل است و هیچ آمیختگی با قوه و استعداد ندارند و نیز کمالی که باید آن را انتظار بکشند و حالاتی که باید بعداً به دست آورند، در آنها نیست. ملاصدرا از «کلمات‌الله التّامّات» به استناد آیه ۵۰ سوره ق، به عالم امر تعبیر می‌کند، چنان‌که عالم اجسام و آنچه را با اجسام است، عالم خلق می‌گوید. پس تمام آنچه در عالم اجسام است از خداوند به واسطه آنها صادر می‌شود. او همچنین به استناد آیه ۴۰ سوره نحل، از آنها به قول خداوند تعبیر می‌کند و گاهی هم از حیث اینکه به واسطه آنها حقایق از جانب خداوند اعلام می‌شود، به استناد دعای پیامبر (ص)، به آنها کلمات می‌گوید؛ و از حیث اینکه به واسطه آنها وجود هر یک از کائنات در وقتش واجب می‌شود، به آنها امر الهی و قضای حتمی الهی می‌گوید و از آن جهت که حیات موجودات به واسطه آنها است به آنها روح می‌گوید و بیان می‌کند که آنها در ذات یکی هستند و به تعداد انواع آثارشان، متعدد می‌شوند.

بنابراین، از نظر ملاصدرا، کلمات التّامّات همان عقول هستند. او دلیل بر این مطلب را چنین بیان می‌کند: موجود یا ناقص است یا مُستکفی یا تامّ یا فوق تمام. ناقص مانند اجسام و آنچه در

اجسام قرار گرفته است. مُستکفی مانند نفوس فلکی و نفوس انبیا، مادامی که در این عالم هستند. تامّ مانند عقول مُفارق، از آن جهت که کمال بالقوه ندارند و تمامیت هر کدام همراه آن است و غایتش از آن جدا نمی‌شود. فوق تمام و غایات‌الغایات هم خداوند است. از آنجایی که در «اعوذ بکلمات الله التّامّات» کلمه به تامّات متّصف شده است، فهمیده می‌شود که منظور همان عقول است.

از نظر ملاصدرا، استعاده از بدی‌ها به این دلیل به کلمات‌الله واقع شده است که آنها از عالم امر الهی هستند که تماماً خیر و نیکی است و هرگز شر و بدی در آن راه ندارد. اما هرچه در عالم خلق است، مملوّ از شر، بدی‌ها، کمی‌ها و آفات است. وی می‌گوید استعاده به کلمات‌الله، همان استعاده به خداوند و استعانت از او است و نه استعاده به غیر او. زیرا جسمانیات حدویشان تدریجی است، اما ابداعات حدویشان دفعی است، مانند حرف که به طور دفعی ایجاد می‌شود و تماشش مانند آغازش است. به جهت همین مشابهت، ابداعات کلمه هستند و به تامّه موصوف می‌شوند، و از طرفی هم کلام امری خارج از ذات متکلم نیست، هرچند امکان دارد چیزی غیر از متکلم اعتبار شود. کلمات‌الله هم همین‌طورند. از این حیث که کلمات‌الله هستند، حجاب‌های صمدیت خداوندند. آنها از جمله عالم و ماسوی نیستند، زیرا اگر این‌طور باشند، نابودی، امکان، حدوث و تعدد بر آنها عارض نمی‌شود. پس استعاده به آنها نیکو است، اما به اعتبار آثار مختلف و اجرام و نفوس متکثر و صور نوعی برای انواع جسمانی که از آنها صادر می‌شود، آنها امور مُتکثرند و به این اعتبار از جمله عالم خلقت و حادث و متغیر هستند؛ و استعاده به آنها زمانی شایسته است که از این جهت باشد که آنها کلمات‌الله و اوامر او هستند و استعاده به آنها از این جهت، استعاده به خداوند است نه استعاده به غیر او. اما اگر استعاده به آنها از این جهت باشد که آنها موجودات جوهری موجود به امکان فقری هستند، به معنای استعاده و استعانت از غیر خدا است و استعاده و استعانت از غیر خداوند، ذلت است.

از نظر ملاصدرا، تا زمانی که بنده هنوز به مقام خلوص بندگی و مقام رجوع تامّ نرسیده و در نظرش توجه به غیرالله باقی مانده است، او هنوز خودش را می‌خواهد و منفعت خودش را قصد می‌کند و استعاده به «کلمات الله التّامّات» از این جهت که موجودات متغایر با ذات پروردگار هستند، شایسته و سازگار با شأن و مقام او است. اما اگر در دریای توحید غوطه‌ور شده باشد و به گونه‌ای باشد که غیر از خداوند را در وجود و هستی نبیند، فقط به خدا پناه می‌برد و می‌گوید:

«اعوذُ بالله و اعوذُ مِنِ الله بالله»، همان‌طور که رسول اکرم (ص) فرمودند: «اعوذُ بِكَ مِنْكَ». از نظر ملاصدرا، در این مقام هم، در قلب بنده هنوز اشتغال به غیر خداوند باقی است و مقام انبیا و اولیا برتر و بالاتر از این مقام است. بنابراین، این استعاذه و دعا که بر زبانشان جاری شده، یا برای تعلیم امت بوده یا هنگام نزولشان به مقام بشری و مباشرت با خلق واقع شده است. زیرا مرتبه آنها بالاتر است از اینکه به مناجات و استعاذه به خداوند از شدائد و سختی‌ها بپردازند. چون کسی که در این مرتبه است، طلب راحتی و دفع اذیت از خودش را دارد. پس او هنوز اسیر هوا و هوس است و در طلب آنچه برای نفسش بهتر است یا برای دفع ترس و جلب امید و منفعت نشسته است و استعاذه و دعا می‌کند، که اینها همه اشتغال به غیر خدا است. زمانی که بنده از این مقام ترقی کند و از خودش فانی شود و همچنین از فنای از نفسش نیز فانی شود، از مقام استعاذه ترقی می‌کند و مستغرق در نور بسم‌الله می‌شود. همان‌طور که رسول اکرم (ص) در سجودشان، «اعوذُ بِكَ مِنْكَ» را بیان فرمودند. سپس از این مقام ترقی کردند و فرمودند: «انت کما اثیت علی نفسک» (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۵۶-۱۵۹).

مُستعیذ (پناهنده) کسی که پناه می‌برد

طبق آنچه در آیات و روایات آمده است، هر انسانی باید به درگاه خداوند متعال استعاذه داشته باشد، همان‌طور که خداوند بارها در قرآن به پیامبرش دستور استعاذه داده است. همچنین، در قرآن از زبان انبیای الهی نیز استعاذه بیان شده است. این مطلب بیانگر این است که انبیا و اولیا نیز استعاذه می‌کرده‌اند. مستعیذ یا انسان پناهنده باید به خداوند و قدرت او عقیده راسخ داشته باشد. زیرا این باور که خدا پناهگاهی مطمئن است، شرط لازم برای استعاذه است، چنان‌که در صدر اسلام شمار اندکی از مسلمانان از غزوه تبوک سر باز زدند و در پی آن، چنان عرصه بر آنان تنگ شد که یقین کردند هیچ پناهی جز خدا وجود ندارد: «ظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ» (توبه: ۱۱۸). قرآن از انسان‌های بزرگی نام می‌برد که به خداوند پناه برده‌اند. نوح (ع) در ماجرای طوفان از خداوند خواست تا پسرش را از غرق شدن برهاند. خداوند در پاسخ وی فرمود: «پسر تو از اهل تو نیست» (هود: ۴۶). نوح (ع) گفت: «رَبِّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ اِنْ اَسْأَلُكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ» (هود: ۴۷). موسی (ع) هنگام رویارویی با قوم فرعون از رجم آنان به خدا پناه برد و گفت: «وَ اِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ اِنْ تَرْجُمُونِ» (دخان: ۲۰). یوسف

(ع) نیز درخواست کامجویی همسر عزیز مصر را با گفتن «معاذ الله» ردّ کرد (یوسف: ۲۳). وی در ماجرای پیشنهاد گروگان‌گیری یکی از برادرانش به جای بنیامین، با گفتن همین جمله، از پذیرش پیشنهاد آنان خودداری کرد: «قال معاذ الله» (یوسف: ۷۹).

همسر عمران نیز هنگام زادن مریم (س) به خداوند گفت: «إِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (آل عمران: ۳۶). آنگاه که جبرئیل در شمایل بشر بر مریم (س) تمثّل یافت مریم (س) به او گفت: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَانِ مِنْكَ إِنَّ كُنْتَ تَقِيًّا» (مریم: ۱۸).

مُستَعِذٌ از دیدگاه ملاصدرا

از دیدگاه ملاصدرا، به استناد آیات و روایات، به طور کلی، استعاذه بر هر انسانی واجب است. وی می‌گوید استعاذه بر پیامبر اکرم (ص) و همه انبیای الهی (ع) به استناد آیات قرآن، از شرّ شیاطین جنّی و انسی لازم و واجب بوده است. از نظر وی، آن که مُستَعِذ است همان نفس انسان جزئی است. زیرا نفس جزئی، از آن جهت که همراه اشیای جسمانی است، شرّهایی در این عالم بر آن عارض می‌شود و از جهت این شرور است که پناه می‌برد. ولی عالم امر الهی و کلمات تامّات الهی که از هر وجهی از شرّ و آفات مُبرّأ هستند، به استعاذه نیازی ندارند. همچنین، نفس ناطقه انسان که معقولات را تعقل می‌کند و به ذات مرتبط با پروردگارش برگشته است، نیازی به استعاذه ندارد. زیرا هر امری که به ذاتش برمی‌گردد، امر روحانی عقلی است و هر امر عقلی موجود در عالم امر و قضا، مجرد از عالم خلق است، و هر آنچه این چنین باشد، شیء مزاحمی ندارد و هیچ ضدی هم در برخورد با او وجود ندارد و بر تمام‌ترین کمالی است که سازگار با طبعش است. بنابراین، نیازی به استعاذه و پناهندگی ندارد (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۶۰-۱۶۱).

مستعاذٌ منه (اموری که باید از آنها پناه برد)

بیشترین محور آیات استعاذه اموری است که باید از آنها به خدا پناه برد و از خداوند برای غلبه بر آنها استمداد کرد.

شیطان

در قرآن دو دسته آیات درباره استعاذه از شیطان وجود دارد. دسته نخست، آیاتی که از شیطان

بدون اشاره به اعمال وی سخن گفته است؛ مانند: «أَتَىٰ أُعْيُذُهَا بِكَ وَ ذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (آل عمران: ۳۶) و «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (نحل: ۹۸). در این گونه آیات، روشن بودن شرّ و وسوسه‌گری شیطان، علت طرح‌نشدن آن و ذکر‌نشدن کارهای زشت شیطان برای عمومیت‌بخشیدن به آنها است، به گونه‌ای که شامل همه شرها بشود. چنان‌که در آیه‌ای از قرآن، سفارش شده است که از شر همه مخلوقات به خدا پناه برده شود (فلق: ۱-۲). با این حال، در آیاتی به پناه‌بردن از خود شیطان به خدا امر شده که حاکی از اهمیت توجه به خطر وسوسه‌های شیطان است.

دسته دوم آیاتی است که در آنها شرّ‌رسانی شیطان بازگو و از آن استعاذه شده یا به استعاذه سفارش گردیده است. به پیامبر اکرم (ص) فرمان داده شده که از وسوسه‌های شیاطین به خدا پناه ببرد: «وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» (مؤمنون: ۹۷). «هَمْزُ» در لغت به معنای اشاره و در آیه، مقصود وسوسه و اغواگری است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۱: ۲۸۲). در روایتی از پیامبر (ص) هَمْز شیطان به «موتّه» (جنون) معنا شده است (همان، ج ۱۱: ۲۸۱-۲۸۲). «نَزْعُ»، دمیدن، دعوت به باطل و گناه و هر چه از وسوسه شیطان که در قلب واقع شود، معنا شده است (همان، ج ۱۲: ۸۲). از قرارگرفتن آیه در سیاق آیات مربوط به مشرکان به دست می‌آید که ابتلای مشرکان به شرک و تکذیب از همز شیطان است و صیغه جمع «هَمْزَاتِ» مفید تکرار وسوسه یا تنوع آن یا تعدد شیاطین وسوسه‌گر است.

خداوند، در پی سفارش به استعاذه، به پیامبر فرمان می‌دهد که از حضور شیاطین به خدا پناه ببرد: «وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ» (مؤمنون: ۹۸). منظور از حاضرشدن شیاطین، بازداشتن آنها از طاعت یا حضور هنگام نماز یا تلاوت قرآن یا در همه احوال و مواقع است.

در دو آیه امر شده است که انسان از نزع شیطان به خدا پناه ببرد: «وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (فصلت: ۳۶؛ اعراف: ۲۰۰). «نَزْعُ» در لغت داخل‌شدن در چیزی برای فاسدکردن آن است و برخی آن را افساد دانسته‌اند (راغب اصفهانی، ۱۴۲۳: ۵۱۰). به غضب انداختن، تحریک قلب، رسیدن عوارضی از شیطان و بازداشتن از آنچه خدا به آن فرمان داده، ابتدای وسوسه، به حرکت درآوردن و گمراه‌کردن که بیشتر در حال غضب رخ می‌دهد، و کمترین

وسوسه‌ای را که از ناحیه شیطان صورت می‌گیرد نیز از معانی «تَزْغ» برشمرده‌اند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۲: ۸۱-۸۳). برخی با توجه به سیاق آیات، معنای آیه را برحذر بودن از غضب و انتقام، با استعاذه به خدا دانسته‌اند که هر گاه شیطان بخواهد شما را در برابر اعمال جاهلان و سوء رفتارشان، به غضب و انتقام تحریک کند به خدا پناه ببرید (قرشی، ۱۳۹۰، ج ۳: ۱۹۳).

هر گاه وسوسه‌ای از شیطان به پرهیزگاران برسد آنان خدا را یاد می‌کنند و بصیرت می‌یابند: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» (اعراف: ۲۰۱). «طائِف» به کسی گفته می‌شود که در اطراف چیزی می‌گردد تا آن را شکار کند (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۷: ۱۴۳). «مسّ» دست‌گذاشتن بر چیزی و کنایه از اصابت یا کمترین حد اصابت است (راغب اصفهانی، ۱۴۲۳: ۴۸۷). برخی، «طائِف» را شیطانی که در اطراف قلب می‌گردد تا وارد آن شود و برخی وسوسه شیطان و برخی نیز غضب دانسته‌اند که انسان باید در آن حال به یاد خدا باشد (همان: ۳۲۴). در آیه یادشده، به‌صراحت از استعاذه سخن به میان نیامده ولی به قرینه مسّ شیطان و ذکر آن پس از امر به استعاذه در آیه پیشین، مقصود از «تَذَكَّرُوا» متنبه‌شدن و در نتیجه پناه‌بردن به خدا از وسوسه شیطان است که همان مفاد استعاذه است. برخی نیز آیه را به منزله تعلیل برای امر به استعاذه دانسته و استعاذه را نوعی تذکر معرفی کرده‌اند (قرشی، ۱۳۹۰، ج ۳: ۱۹۳؛ طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۸: ۵۷۰). به رسول اکرم (ص) دستور داده شده از وسوسه‌گر نهانی (جنّ یا انسان) که در سینه‌های مردمان وسوسه می‌کند، به پروردگار پناه برد: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * ... مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِينَ يَسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» (ناس: ۱-۶). وسوسه، اندیشه بد و پست و اصل آن از «وسواس» به معنای صدای نهفته و آرام است. آوردن صفت وسواس به جای نام شیطان برای مبالغه در کار او است. بدین ترتیب گویا شیطان، خودِ وسوسه است. افزون بر این، می‌توان مضافی مانند «ذی» را در تقدیر گرفت.

متکبران

آنگاه که فرعون موسی (ع) را به قتل تهدید کرد، «وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى...» (غافر: ۲۶) موسی (ع) گفت: «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ» (غافر: ۲۷). منظور از متکبر کسی است که در اقرار به الوهیت خدا و اطاعت از او تکبر ورزد.

خطر

حضرت موسی هنگام دعوت فرعون و قومش، از رجم آنان به خداوند پناه برد: «وَأَنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون» (دخان: ۲۰). برای رجم مصادیقی ذکر شده است. رجم به قول، یعنی اتهام سحر، سنگسار کردن، کشتن، بدگویی، زدن و اذیت کردن. جمله «أَنْ تَرْجُمُون» همه این معانی را در بر می‌گیرد.

جهالت

در دو آیه از جهالت به خدا پناه برده شده است: نوح (ع) وقتی پسرش را در ماجرای طوفان در حال غرق شدن دید از خداوند مدد خواست و گفت: «رَبِّ انِّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ» (هود: ۴۵). خداوند پاسخ داد که او از خانواده تو نیست. نوح از اینکه درخواست جاهلانهای داشته باشد به خدا پناه برد و گفت: «رَبِّ انِّي أَعُوذُ بِكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ» (هود: ۴۷). موسی (ع) نیز در ماجرای ذبح گاو بنی اسرائیل و رهنمودهای وحیانی‌اش به آنان و متهم شدن به استهزای قوم خود گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (بقره: ۶۷). به قرینه سیاق آیه، مقصود از جاهلان استهزاکنندگان هستند و تعبیر از آنان به جاهلان از آن‌رو است که استهزا از جهل برمی‌خیزد.

آلودگی دامن

زمانی که جبرئیل در خلوت مریم به صورت انسانی متعادل برای او متمثل شد مریم از او به خداوند رحمان پناه برد و گفت: «انِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَانِ مِنْكَ إِنَّ كُنْتَ تَقِيًّا» (مریم: ۱۸). یوسف (ع) آن هنگام که همسر عزیز مصر در خلوتگاه از او کام خواست به خدا پناه برد و گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» (یوسف: ۲۳).

ظلم

هنگامی که برادران یوسف (ع) از وی خواستند به جای بنیامین یکی دیگر از برادران را به گروگان گیرد یوسف (ع) گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعَيْنَا عِنْدَهُ إِذَا لَطَّالِمُونَ» (یوسف: ۷۹).

موجودات شرور (تاریکی فراگیر، جادوگران، حسودان، عناد کافران)

شر، هر نوع بدی را در بر می‌گیرد. برخی شر را شامل شرور دنیا و آخرت، انسان و جن و شیاطین، درندگان و گزندگان، آتش، آب، غذاهای زینبار، قحطی و بیماری برشمرده‌اند. در قرآن، یک بار

به صورت مطلق) به استعاده از شرّ این‌گونه موجودات سفارش شده است: «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» (فلق: ۳). «مَا خَلَقَ» شامل همه آفریدگان می‌شود و «شرّ»، آنها را به مخلوقات می‌مقدّم می‌کند که منشأ شرّ باشند. در آیاتی دیگر نیز مصادیقی برای شرور بیان شده است که باید از آنها به خدا پناه برد.

تاریکی فراگیر

در آیه ۳ سوره فلق، به پناه‌بردن از شرّ تاریکی به پروردگار فرمان داده شده است: «مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ». تعبیر «غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» در تفاسیر و روایات، به شب هنگامی که با تاریکی‌اش داخل شود، غروب ثریا یا ستاره‌ای دیگر، غروب ماه، کسوف ماه، نیش‌زدن مارهای سیاه و هر مهاجم شروری، تفسیر شده است، امّا بیشتر مفسران آن را بر معنای نخست حمل کرده‌اند. در این صورت، ذکر آن به دلیل اقدام فاسق به فسق و فجور و اقدام حشرات و درندگان به آزار و اذیت به هنگام شب است. برخی نسبت‌دادن شرّ به شب را به این سبب دانسته‌اند که با تاریکی خود به شریر برای انجام‌دادن شرّ کمک می‌کند. پس شرّ در شب، بیشتر از روز اتفاق می‌افتد. ذکر شب پس از «مَا خَلَقَ» را نیز از باب ذکر خاص پس از عام و برای اهمیت‌دادن به آن بیان کرده‌اند. برخی نیز به‌عکس، نکره‌آوردن آن را برای دلالت بر عموم دانسته‌اند.

جادوگران

در ادامه سوره فلق فرمان داده شده از شرّ دمنندگان در گره‌ها به پروردگار پناه برده شود: «و مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» (فلق: ۴). «نفث» در لغت، دمیدن است و منظور از آن، دمیدن در رقیه‌ها و گره‌ها است و مقصود از «نفثات» زنانی است که برای جادوکردن، در گره‌های بند، می‌دمند. گفته شده آنان زنانی هستند که قلب مردان را به دوستی خود می‌ربایند یا زنانی که تصمیم مردان را تغییر داده و آنان را به رأی خود باز می‌گردانند.

از این آیه، تأثیر سحر استفاده می‌شود. اما برخی تأثیر آن را نپذیرفته و گفته‌اند لزوم پناه‌بردن به خدا از شرّ ساحران، برای این است که آنان این توهم را ایجاد می‌کنند که قدرت دارند انسان را بیمار کنند یا شفا بخشند یا قادر به انجام‌دادن کارهای خیر و شرّند یا اینکه مقصود از استعاده از زنان جادوگر را استعاده از جادوگری و گناه جادوی آنان و استعاده از فتنه‌ای که با آن مردم را فریب می‌دهند و استعاده از شری که آن را خداوند هنگام جادوی آنان ایجاد می‌کند دانسته‌اند.

حسودان

در آیه پایانی سوره فلق فرمان داده شده از شر حسود، زمانی که حسد می‌ورزد به پروردگار پناه برده شود: «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (فلق: ۵). مقصود از قید «إِذَا حَسَدَ» این است که به حسد خویش ترتیب اثر داده، طبق آن عمل کند. گفته شده است این آیه، پناه‌بردن از نفس حسود و چشم‌زخم وی را بیان می‌کند. برخی، یهود را مصداق حاسد برشمرده‌اند.

عناد کافران

خداوند به پیامبرش دستور داده است که در برابر جدال و عناد بی‌دلیل کافران درباره آیات خدا، به خدا پناه ببرد. زیرا در دلشان جز کبر نیست: «إِنَّ الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ» (غافر: ۵۶). بنابراین، استعاذه در آیه، به معنای پناه‌بردن به خدا از جدال و عناد کافران است. با توجه به آیه ۱۱۸ سوره توبه، یکی از مصداق مستعاذّ منه، خداوند است که از کیفر خدای متعال به عفو او و از خشم خدای متعال به رضای او باید پناه برد.

مُستعاذّ منه از نظر ملاصدرا

از نظر ملاصدرا، چون در عالم امر الهی هیچ‌گونه شری وجود ندارد، چیزهایی که باید از آنها پناه ببریم، ذات‌هایی است که دارای شرور لازم یا عارض در عالم خلق و تقدیرند. اینها یا از اشیای مضرّ داخل در باطن انسان هستند، مانند قوای مدرکه و محرکه که رئیسش قوه وهمیه است که مطیع اغوای شیطان و وسوسه‌های باطلش است، یا از اشیای مضرّ خارج از انسان هستند، خواه انسان باشد، مانند دشمنان دینی یا دنیوی و خواه حیوان باشد مانند وحوش و درندگان موذی از قبیل مار و عقرب، و خواه گیاه باشد مانند سم‌های مهلک و ادویه‌های مضرّ، خواه جماد باشد مانند شمشیر، تیر و چاقو و غیر اینها، یا اجسام فلکی باشد مانند خورشید و ماه به سبب تأثیرشان در گرما و سرما یا کواکب در نحوستان یا سایر عناصر مانند طوفان و سقوط کوه و وزش بادهای شدید و باران‌های مخرب و زلزله و رعد و برق و غیره یا ظلمات عدم یا شرّ موجودات عالم اجسام و شرّ مبادی شرور داخلی در بدن انسان از غواسق جسمانی و قوای ظلمانی و شرّ قوای حیوانی مانند حسد و شرّ قوای نباتی که مصداق آن «نفّات فی العقد» است و همه اینها را خدای تعالی در دو سوره معوذتین بیان

کرده است. ملاصدرا می‌گوید این موجودات هر چند خیرات فراوانی دارند، اما گاه شرّ هم دارند. برای همین بر انسان واجب است که از همه اینها به خدا پناه ببرد. ملاصدرا برای تأیید نظرش دو دلیل نقلی را بیان می‌کند: یکی از آنها دعای پیامبر اسلام (ص) است که در آن دعا از جمیع شرور به خداوند پناه جسته است:

اعوذ بوجه الله الکریم و بکلمات الله التي لا یجاوزهن برُّ و لا فاجر من شرِّ ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و شرِّ ما ینزل من الارض و ما یرج منها و من شرِّ فتن اللیل والنهار و من شرِّ طوارق اللیل والنهار الا طارقاً یطرق بخیر.

و دلیل نقلی دیگر را دو سوره معوذتین می‌داند که در آنها خداوند متعال دستور به استعاذه از جمیع شرور واقع در عالم خلق را داده است. نکته مهم این است که از نظر ملاصدرا مراتب این شرور در شربودنشان متفاوت است و هر چه شرّیتش بیشتر باشد، واجب است که استعاذه از آن نیز بیشتر باشد. وی می‌گوید شرور آخرت از شرور دنیا شدیدتر است، بلکه هیچ نسبتی بین این دو شرور نیست. همچنان که هیچ نسبتی بین خیرات دنیا و آخرت نیست. زیرا بقای آخرت نامتناهی است. بنابراین، باید استعاذه به خداوند از آنچه در آخرت ضرر می‌زند، از استعاذه به خداوند از آنچه در دنیا ضرر می‌زند، شدیدتر باشد. ملاصدرا می‌گوید بزرگ‌ترین اموری که به جوهر نفس آدمی به حسب نشئه اخروی ضرر می‌زند، امور داخل در وجود انسان است که همان قوای حیوانی مدرکه و محرکه‌اند. زیرا این قوا اگر به ریاضت دینی و آداب عقلی تأدیپ نشوند، از اولیای طاغوت و جنود شیطان محسوب می‌شوند. چون این قوا طبعاً بر افعال و اعمالی هستند که انسان را از دار کرامت و محل قرب الهی دور می‌کنند و انسان به ناچار دعوت شیطان را اجابت می‌کند. خود شیطان هم که مبدأ شرّیت این قوای نفسانی و حیوانی است، شرّیت آن مانند شرّیت قوا است. لذا باید استعاذه از شیطان و قوا شدیدترین استعاذه‌ها باشد (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۶۱-۱۶۵).

مُستعاضاً له: هدف و مقصدی که برای به دست آوردن آن پناه برده می‌شود یا آنچه برای رسیدن به آن استعاذه می‌کنیم؛ یعنی غایت استعاذه؛ و آن عبارت است از کمال و سعادت (موسوی خمینی، ۱۳۷۳: ۲۳۳).

مُستعَادّ له از نظر ملاصدرا

از نظر ملاصدرا، چون انسان به نحوی آفریده شده است که استعداد هر گونه کمال و فضیلتی را دارد و همچنین استعداد هر گونه رذیلت و دنائت را نیز دارد، و از طرفی هم مطلوب‌های کمال و فضیلت و خواسته‌های رذیلت و دنائت برای انسان نامتناهی است، در نتیجه بر هر انسانی واجب است که به خاطر هر مطلوب، از آن چیزی که انسان را از آن مطلوب و کمال منع می‌کند، خواه وجودی باشد و خواه عدمی، استعاده کند. وی شرور مقابل خیرات را اعتقادات حاصل در نفوس و اعمال صادر از قوای نفس و ابدان و انفعالات خارجی وارد بر انسان می‌داند؛ و معتقد است انسان در برابر این شرور، بالقوه است و باید برای کسب خیرات، از آن شرور استعاده کند؛ و می‌گوید خیرات را باید تحصیل، و شرور را دفع و باطل کرد؛ و اگر کسی این کار را نکند، بعضی از صفات و اخلاق در او رسوخ می‌کند و ملکه می‌شود، و در این صورت است که استعاده به حالش سودی نخواهد داشت؛ و دلیل این مدعا را آیه ۲۸ سوره قصص و ۲۷ سوره نمل و ۶ سوره بقره و ۷۱ سوره زمر می‌داند. ملاصدرا شرور را سه قسم می‌داند. قسم اول تمام عقاید باطل را در بر می‌گیرد. این عقاید نامتناهی هستند. همان‌طور که معلومات نامتناهی‌اند. تمام آرا و مذاهب باطل و فرقه‌های گمراه در عالم در این عقاید باطل قرار دارند. هفتاد و دو تا از این فرقه‌های باطل در اسلام و بقیه خارج از اسلام هستند، و «عوذ بالله» در این قسم، استعاده از هر کدام از اینها است. قسم دوم که متعلق به اعمال نفسی و بدنی است، بخشی از آنها چیزهایی است که در آخرت ضرر می‌زند و بخشی از آنها در دنیا. آن بخشی که در آخرت زیان می‌زند، عبارت است از آنچه بر اساس نصّ قرآن، سنّت، اجماع، قیاس و اجتهاد، خداوند از آنها نهی کرده است و اینها شمارش‌پذیر نیستند. آن بخشی که در دنیا ضرر می‌رساند، عبارت است از تمام دردها، بیماری‌ها، مشکلات و سختی‌ها که آنها نیز شمارش‌پذیر نیستند. همان‌طور که در علم طب مشخص شده که در هر یک از اعضای بدن، می‌تواند انواع دردها و بیماری‌ها وجود داشته باشد. قسم سوم، یعنی انفعالاتی که از خارج بر انسان وارد می‌شوند و آنها عبارت است از تمام مکروهاتی که بر انسان وارد می‌شود از قبیل سوختن، غرق شدن، فقر، قتل، غارت، دزدی، دشمنی، بهتان، افترا، و آثار ظلم و جور و ... که شمارش‌پذیر نیستند و بر هر انسان عاقلی واجب است که از این شرور استعاده کند؛ و هر گاه که بخواهد و اراده کند که استعاده کند باید تمام این اقسام سه‌گانه شرور را در ذهن و خیال خود حاضر کند. سپس بداند که قدرت تمام

مخلوقات برای دفع این شرور کافی نیست. در این هنگام است که به علیم قدیری که قدرتش شامل تمام مقدرات است و علمش به آنها احاطه دارد، پناه می‌برد و می‌گوید: «اعوذ بالله من شر ما خلق و من شر ما علمت و ما لم اعلم» (شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۶۶-۱۶۸).

نتیجه

آنچه در این مقاله بررسی شد، ذکر استعاذه است که آن را از نظر لغوی و اصطلاحی و از دیدگاه مفسران با توجه به آیات و روایات بررسی کردیم و از خاستگاه استعاذه و اهمیت و آثار و ارکان آن، به خصوص از دیدگاه ملاصدرا، سخن گفتیم. همچنین، آثار استعاذه را تبیین کردیم، آثاری از قبیل مصون ماندن از خطرات شیطان، توجه بنده به خدا، توکل بر خدا، دوری از غفلت، مصون ماندن از خطر متکبران، دور ماندن از درخواست‌های نابجا از خداوند متعال، نجات از آلوده شدن دامن به گناه، پرهیز از ظلم، مصون ماندن از شر موجودات شرور و ... استعاذه دارای چهار رکن است: مستعید، مستعاذ به، مستعاذ منه، مستعاذ له (لاجله). از نظر ملاصدرا، استعاذه مسئله‌ای نقلی است که می‌تواند بررسی عقلی شود. وی استعاذه را بر پنج رکن می‌داند که عبارت‌اند از: استعاذه، مستعید، مستعاذ به، مستعاذ منه و ما یستعاذ له (مستعاذ له). ملاصدرا در تفسیر قرآن هر یک از این ارکان را به طور کامل تبیین کرده است.

بر اساس آنچه گذشت، ملاصدرا در مبحث استعاذه از حوزه‌های قرآنی، روایی، عرفانی و فلسفی ملهم است و از آنها استفاده کرده و دیدگاه خود را بر پایه این حوزه‌ها بیان کرده است. وی از نظر عقلانی استعاذه را بر پنج رکن استوار می‌داند و حقیقت استعاذه را سه چیز می‌داند. علم، حال و عمل. علم بنده به عزت پروردگار و ذلت خودش که نتیجه آن حالت انکسار و تواضع قلبی در نزد پروردگار است و این حالت او را به عمل، که همان قول «اعوذ بالله» است، وادار می‌کند. همچنین، وی استعاذه را امر عامی می‌داند که متعلق آن می‌تواند هر چیزی باشد، برخلاف دیدگاه موسوی خمینی که استعاذه را امری خاص و متعلق آن را شیطان می‌داند.

ملاصدرا در مبحث مستعید و مستعاذ به، به نوآوری پرداخته که با نظر اندیشمندانی همچون موسوی خمینی، ابن عربی و دیگران که در آثارشان به استعاذه پرداخته‌اند، متفاوت و مخالف است. از دیدگاه ملاصدرا، مستعید همان نفس انسان جزئی است و وی با توجه به روایت «اعوذ بکلمات

الله التامات» انبیا و اولیا را مستعید نمی‌داند و دلیلش این است که فقط نفس انسان جزئی، چون همراه اشیای جسمانی است و شرور بر آن عارض می‌شود، مستعید است. ولی اگر نفس از این حالت خارج شود و به درجه‌ای برسد که بتواند معقولات را تعقل کند و به پروردگارش برگشت کند، در این مرحله چون وارد عالم امر الهی شده و موجودات عالم امر از هر وجهی از شرور مبرا هستند، دیگر نیازی به استعاذه نیست. در صورتی که این نظر، با آیات قرآن و روایات و سیره معصومان (ع)، همخوانی لازم را ندارد. خداوند متعال بارها در قرآن، پیامبر اسلام (ص) و دیگر پیامبران، مانند حضرت یوسف (ع)، و موسی (ع) را به این امر دستور داده و آنها را مستعید می‌داند.

در مبحث مستعاذبه، ملاصدرا با توجه به روایت «اعوذ بکلمات الله التامات» می‌گوید بین خداوند متعال و عالم، روابط و واسطه‌های نوری قرار دارد که بالاتر از مخلوقات و پایین‌تر از خالق‌اند و این نور، مانند تابش‌های خورشید، حائلی بین ذات نورانی و اشیای نورانی شده است. از این رو، از دیدگاه وی، کلمات به اشخاص نوری اشاره دارد که از طریق آنها فیض وجود به اجسام و جسمانیات می‌رسد و آنها عقل‌های قدسی و ارواح عالی‌اند و از این جهت به آنها «تامات» گفته می‌شود که تمام کمالات آنان بالفعل است و از آنها به عالم امر تعبیر می‌شود همان‌طور که عالم اجسام، عالم خلق است. پس تمام آنچه در عالم اجسام است از خداوند به واسطه آنها صادر می‌شود و متناسب با وساطتشان به «قول»، «کلمات»، «امر الهی»، «روح» و «عقول» تعبیر می‌شوند.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (بی‌تا)، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: شمس الدین محمدحسین، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- بادکوبه هزاوه، احمد (۱۳۶۷)، «استعاذه»، در: دائرة المعارف اسلامی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۲۳)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶)، تفسیر القرآن الکریم، قم: بیدار.

- سلطان علی‌شاه، سلطان محمد بن حیدر (۱۴۰۸)، *بیان السعادة فی مقامات العبادة*، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۳)، *تفسیر المیزان*، ترجمه: محمدباقر همدانی، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۹۰)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: محمد بیستونی، قم: بیان جوان.
- طریحی نجفی، فخرالدین (۱۳۷۸)، *مجمع البحرین*، تحقیق: احمد حسینی، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- قرشی، علی‌اکبر (۱۳۹۰)، *تفسیر احسن الحدیث*، تهران: مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت.
- قمی، عباس (۱۳۸۳)، *کلیات مفاتیح الجنان*، ترجمه: الهی قمش‌ای، قم: انتشارات آل علی (ع).
- محمدی نیک، نرگس (۱۳۹۰)، آثار روان‌شناختی استعاده از دیدگاه قرآن و حدیث، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم قرآنی، استاد راهنما: کاظم قاضی‌زاده، استاد مشاور: عباس پسندیده، قم: دانشکده علوم حدیث.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۸)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۵)، *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۷۳)، *آداب الصلوة*، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- _____ (۱۳۶۰)، *صلوة العارفين و معراج السالکین*، ترجمه: احمد فهري، تهران: پیام آزادی.